

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال دهم - شماره چهارم - زمستان ۱۳۹۶ - شماره پیاپی ۳۸

ضرورت بازنگری در تصحیح و تعلیقات کلیله و دمنه مینوی

(ص ۳۴۱-۳۵۸)

دکتر حبیب صفرزاده<sup>۱</sup>، دکتر هادی اکبرزاده<sup>۲</sup>، مهدی محمدی جم<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت مقاله: بهار ۱۳۹۶

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: تابستان ۱۳۹۶

## چکیده

کتاب کلیله و دمنه اثر ابوالمعالی نصرالله منشی از جمله متون مهم و کهن ادبیات فارسی است که با توجه به ارزش و اهمیت ادبی آن همواره توجه ادیبان و صاحب نظران را به خود جلب کرده و از این رو کوشش‌های بسیاری برای رسیدن به تصحیحی مضبوط‌تر و شرح و تعلیق روشن‌تر در زمینه این اثر صورت گرفته است که از این میان تصحیح دکتر مینوی از اثر یادشده از جمله منزه‌ترین آن‌ها به شمار می‌آید و بیشتر از سایر نسخه‌ها مورد توجه مجامع علمی و دانشگاهی قرار گرفته است که ما در این جستار بر آنیم تا با مقابله نسخه مینوی با سایر نسخه‌های موجود از کتاب کلیله و دمنه از قبیل نسخه آستان قدس و قریب و همچنین نسخه تصحیح شده جوادی آملی ضرورت بازنگری در تصحیح و شرح و تعلیق کلیله و دمنه مینوی را با ضبطی دقیق‌تر و با شرح و تعلیق روشن‌تر به پژوهشگران و صاحب نظران گوشزد کنیم و همچنین با در نظر گرفتن نکاتی که در این مقاله مطرح می‌شده و سایر مواردی از این دست به معرفی چاپ جدیدی از کتاب کلیله که از سوی انتشارات بدخشان مشهد با شرح و تعلیقی مفصل‌تر و کامل‌تر و دقیق‌تر به چاپ رسیده است را به مجامع علمی معرفی نماییم.

**کلید واژه:** کلیله و دمنه، تصحیح، شرح و تعلیق، مینوی

۱ - استادیار ادبیات دانشگاه فرهنگیان پردیس امام محمد باقر(ع) استان خراسان شمالی "بجنورد" hsafarzadeh@razi.ac.ir

۲ - استادیار ادبیات دانشگاه فرهنگیان پردیس امام محمد باقر(ع) استان خراسان شمالی "بجنورد" hadiakbarzade@yahoo.com

۳ - دانش آموخته دوره کارشناسی آموزش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان پردیس شهید باهنر استان خراسان جنوبی "بجنورد" m.mohammadijam@yahoo.com

## مقدمه:

گزارش و شرح ابیات و عبارات متون ادبی که امروزه اغلب از آن با عنوان «تعلیقات» یاد می‌شود عمر دراز و قدمتی بیش از پانصد سال دارد. در دوره معاصر نیز پژوهشگران و محققان با نوشتن شرح و تعلیقات بر آثار کهن زبان فارسی به صورت کتاب یا مقاله، گزارش‌های گوناگونی از آن متون به دست داده‌اند. توضیح این مطلب لازم است که کالبد و روساخت متون مهم ادبی، مقدمه و وسیله نخستین و بنیادین رسیدن به درون‌مایه و ژرفساخت آن متون است. به همین خاطر، این جنبه از پژوهش‌ها یعنی گزارش درست و دقیق ابیات و عبارات متون ادبی نباید مورد بی‌توجهی و غفلت قرار گیرد. اهمیت و سودمندی چنین گزارش‌هایی زمانی آشکارتر و مشخص‌تر می‌گردد که با افسوس و اندوه بسیار بدانیم هنوز شمار بسیاری از دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی بر خواندن و گزارش درست بعضی از لغات و ابیات و عبارات متون کهن ادبی فائق نیامده‌اند.

کتاب کلیده‌ودمنه ابوالمعالی نصرالله منشی از جمله آثاری است که تاکنون بارها به صورت‌های گوناگون چاپ شده است. بی‌شک، منقح‌ترین، مضبوط‌ترین و پاکیزه‌ترین چاپ و تصحیح آن، همان چاپ مجتبی مینوی است که اولین بار در سال ۱۳۴۳ منتشر شد. چاپ‌های دیگری نیز از این کتاب در دست است که اغلب آن‌ها بر اساس چاپ مینوی است. نقد‌های که ما در این مقاله بر چاپ مینوی وادر دانسته ایم یادداشت‌های پراکنده‌ای است که نگارنده سال‌های متمادی، در حاشیه چاپ مینوی نوشته است و در واقع «حاشیه‌ای است بر حاشیه شارحان کلیده» که به‌زعم خود گاه نکاتی را در چگونگی تصحیح و تعلیق آنان یادآور شده و ضرورت توجه به بازنگری در تصحیح و شرح و گزارش دوباره این اثر گران‌بها را مورد مذاقه قرار داده است و بر اساس آن چاپ جدیدی از کتاب کلیده و دمنه با شرح و تعلیق مفصلتر و کامل‌تر را با همکاری انتشارات بدخشان مشهد در سال ۱۳۹۴ به چاپ رساندیم که در این جستار در کنار نقدهای مستندی که تنها به بیان بخشی از آن در این مقاله می‌پردازیم منبعی جدید را نیز به صاحب نظران و دوست داران ادبیات معرفی می‌کنیم. امید که استادان اندیشمند و خوانندگان فرهیخته، نکته‌های انگشت نهاده و یاد کرده مقاله حاضر را حمل بر اسائه ادب به ساحت مکرم گزارش‌های پیشین ندانند و نپندارند که آنچه در این مقاله آمده از سر هوی و هوس «خالف تعریف» است. نگارنده در این جستار به دو موضوع زیر پرداخته است:

## ۱. مقابله:

در چاپ کتاب شرح و تعلیق کلیله و دمنه که در انتشارات بدخشان به طبع رسیده متن کلیله و دمنه استاد مینوی را عیناً نقل کردیم و کوچک‌ترین تغییری، جز در رسم‌الخط آن، روا نداشتیم اما در موارد بسیاری از نسخه کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی که تاریخ کتابت آن سال ۱۳۱۰ هـ. ق. به شماره م ۲۵۳۳۸ با عنوان کلیله و دمنه بهرام شاهی به خط نستعلیق و شکسته نستعلیق کتابت شده سود برده‌ایم و از جمله مواردی که ما را ترغیب به استفاده از این نسخه خطی کرد تشابه بسیار زیاد این نسخه با نسخه عبدالعظیم قریب بود اما با وجود این نه تنها در فهرست نسخ تصحیح قریب بلکه در هیچ یک از فهرست‌های نسخ تصحیح‌های صورت گرفته اخیر یعنی تصحیح مینوی و جوادی آملی هم اسمی از این نسخه که مندرجات آن به زعم ما بسیار در خوانش صحیح تر متن و درک منطقی زنجیره مفاهیم و داستان‌ها به خواننده کمک می‌کند نیامده بود و از این رو هر جا اختلافی بین نسخه مینوی و نسخه کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی بود که موجب خوانش بهتر و درست‌تر متن می‌شد در توضیحات آن را بیان کردیم تا خواننده کتاب علاوه بر متن استاد مینوی به اختلافات آن با نسخه کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی نیز آشنا شود.

همان‌گونه که اشاره شد نسخه آستان قدس با دو خط متفاوت نوشته شده است و در بسیاری از موارد با نسخه قریب و چاپ آملی همخوانی دارد. در مقابله چاپ مینوی با نسخه مورد نظر به مواردی از اختلاف برخوردیم که در تعلیقات به آن اشاره کردیم. برای نمونه به چند مورد از این اختلافات را بیان می‌کنیم:

۱. ص ۸، س ۶ کلیله و دمنه مینوی: و سپاس و حمد و ثنا و شکر مر خدای را، عزّ اسمه، که خطه اسلام را و واسطه عالم را به جمال عدل و رحمت و کمال و هیبت و سیاست خداوند عالم...

▪ نسخه آستان قدس و قریب: که خطه اسلام را و واسطه عقد عالم را.

۲. ص ۲۵، س ۱۳ کلیله و دمنه مینوی: تا این کتاب را که زبده چند هزار ساله است حیائی باشد و مردمان از فواید و منافع آن محروم نمانند.

▪ نسخه آستان قدس و قریب: مرده چند هزار ساله.

۳. ص ۱۴، س ۱ کلیله و دمنه مینوی: و سیرت پادشاهان این دولت، ... طراز محاسن

عالم و جمالِ مفاخر بنی‌آدم شده و زمانه عزّ و شرف را انقیاد نموده و ذکر

...

▪ نسخهٔ آستان قدس: زمانه، عزّ و شرفِ انقیاد آورده است. در نسخهٔ آملی و قریب: زمانه، عزّ و شرفِ آن را انقیاد نموده.

۴. ص ۱۷، س ۳ کلیله‌ودمنه مینوی: اما چون ضرورتِ انصافِ نقابِ حسد از جمالِ خویش بگشاید...

▪ نسخهٔ آستان قدس و قریب: صورت انصاف

۵. ص ۲۹، س ۸ کلیله‌ودمنه مینوی: آن پادشاه عادل ... نهمت به تحصیل علم و تتبع اصول و فروع آن مصروف گردانید و در انواع آن به منزلتی رسید که پس از وی آن مقام را درنتوانست یافت.

▪ نسخهٔ آستان قدس و آملی: پیش از وی. نسخهٔ قریب: بیش از وی.

۶. ص ۳۷، س ۱۷ کلیله‌ودمنه مینوی: و من بنده بدان سرور و سرخ‌روی گشتم.

▪ نسخهٔ آستان قدس و قریب: مسرور.

۷. ص ۴۲، س ۷ کلیله‌ودمنه مینوی: و اگر خار در چشم متهوّر مستبد افتد، در بیرون آوردن آن غفلت ورزد و آن را خوار دارد و بررسی چشم میمالد، بیشبخت کور شود.

▪ در نسخهٔ آستان قدس و قریب: ...افتد و در بیرون... حرف ربط «و» لازم می‌نماید. از آنجایی که در این مقابله به متن استاد مینوی چیزی نیفزودیم در تعلیقات وجود این «واو» را در نسخ دیگر یادآوری کردیم تا مفهوم و معنی عبارت کمی گویاتر شود.

۸. ص ۱۸۵، س ۴ کلیله‌ودمنه مینوی: که چون کسی در سخنِ هجر افتاد حریمِ دلِ او غم را مباح گردد.

▪ نسخهٔ آستان قدس: سوزِ هجر .

۹. ص ۲۳۵، س ۱۳ کلیله و دمنه مینوی: و حکما گویند: «تا بیمار را صحتی شامل پدید نیامد از خوردنی مزه نیابد و حمال تا بار گران نهاد نیاساید و مردم هزار سال تا از دشمن مستولی ایمن نگردد گرمی سینۀ او نیارآمد.»

■ نسخه آستان قدس و قریب: مردم هراسان.

۱۰. ص ۲۱۲، س ۱۵ کلیله و دمنه مینوی: و تواضع باید نمود که دشمن قوی حال چیره دست را جز به تلطف و تواضع دفع نتوان کرد و نبینی که گیاه خشک به سلامت جَهد از باد سخت بمدارا و گشتن او به هر جانب که میل کند؟ زاغان در خشم شدند و مرا متهم کردند که «تو جانب بوم میل می داری» و...

■ در نسخه آستان قدس و چاپ قریب: و نبینی که گیاه تر از باد سخت به سلامت بجَهد و درخت را اگر چه قوی شاخ باشد و محکم بیخ از پای بیفکند. زاغان ....

«گیاه تر...» صحیح تر به نظر می رسد. عبارت «و نبینی که گیاه تر از باد سخت به سلامت بجَهد و درخت را اگر چه قوی شاخ باشد و محکم بیخ از پای بیفکند.»

در اسرار التوحید آمده است: شیخ ما گفت: در کلیله و دمنه گوید با سلطان قوی کس تاب ندارد و کس با او نَبَسَد الا به گردن دادن وی را، مثل این چون حشیش تر، هر گه که باد غلبه گیرد خویشتن فرا باد دهد تا در زمین می گرداندش. آخر نجات یابد و این درخت های زفت را، که گردن ندهند، از بیخ بکند. (اسرار التوحید، ۱۳۷۱: ۲۴۵)

در مثنوی آمده است:

گرچه صَرَصَر بس درختان می کَند هر گیاهی را مُنَّصَر می کند

بر ضعیفی گیاه آن باد تند رحم کرد ای دل تواز قوَت مُلَند  
(مولانا، ۱۳۷۷: ۱۲۹)

در نسخه بدل های نیکلسون، مصراع دوم بیت اوّل به صورت «با گیاه تر، وی احسان می کند، با گیاه سبز احسان می کند.» تقابل گیاه خشک و باد در اسرارنامه نیز آمده است:

اگر صد سال در اندیشه باشی گیاه خشک و باد بیشه باشی

(عطار، ۱۳۷۸: ۱۶۶)

۱۱. ص ۲۶۳، س ۷ کلیله و دمنه مینوی: از آن، پنج سر گوسپند خرم، هر ماهی پنج بزایند و از نتایج ایشان رمه‌ها سازم.

▪ در نسخه آستان قدس و چاپ قریب: هر پنج بزایند. (آوردن قید «هرماه» صحیح به نظر نمی‌رسد).

۱۲. ص ۳۰۶، س ۱۰ کلیله و دمنه مینوی:

جان من بخشیده شاهی است کاندر عصر اوست چند شاه تاج‌بخش است و امیر ملک خواه

▪ مینوی در توضیح این بیت آورده: «کاندر عصر او: چنین است در اساس و سایر نسخ کلیله و المستبصر و همه نسخ دیوان.» باید گفت در نسخه آستان قدس: «کاندر امر او» آمده است. در دیوان عثمان مختاری به اهتمام جلال الدین همایی، ص ۵۰۱ نیز «کاندر امر او» در متن آورده شده و در پاورقی آمده است: متن مطابق روایت کلیله و دمنه اختیار شده و در همه نسخ «عصر» است. (دیوان عثمان مختاری، ۱۳۴۱: ۵۰۱)

۱۳. ص ۳۴۸، س ۱ کلیله و دمنه مینوی: اگر میان من و مردمان یک مویستی در مجاذبت هرگز نتوانندی گسست، که اگر ایشان بگذرانند بکشم و اگر نیک بکشند بگذارم، یعنی بسطت دل و کمال حلم من تا این حد است که با همه اهل عالم بدانم زیست و بتوانم ساخت و هیچ کس رشته من در نتواند یافت. لاجرم در چنان روزگاری که جماعتی انبوه از کبار رضی‌الله‌عنهم در حیات بودند امارت امت در ضبط آورد و ملک روی زمین او را مسلم گشت.

▪ هیچ کس رشته من در نتواند یافت: در نسخه آستان قدس و چاپ قریب به صورت «و هیچ کس رشته‌ای نداند تافت» ضبط شده است. در نسخه آملی نیز «هیچ کس رشته من نتواند یافت» آمده است. رشته کسی را تافتن: کنایه از غلبه کردن بر کسی، توطئه کردن علیه کسی و بر او مسلط شدن است که در متن کلیله مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

سنایی:

رشته تو کس نداند تافت کز شوخی و کبر سوزنی کردی مرا پس کوه بر سوزن زدی

(سنایی، ۱۳۶۲: ۶۲۹)

اشکالات مطبعی در چاپ مینوی کمتر دیده می‌شود اما گاه به چشم می‌خورد که عنوان نمونه به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. ص ۶۰، س ۳ کلیله و دمنه مینوی: چنانکه خرج سرمه اگرچه اندک‌اندک اتفاق افتد آخر فنا پذیرد و اگر در حفظ و تثمیر آن جد نماید و خرج بی‌وجه کند پشیمانی آرد و زبان طعن در وی گشاده گردد.

▪ «نماید» نادرست و «ننماید» صحیح است.

۲. ص ۳۴۸، س ۹ کلیله و دمنه مینوی: و اصل حلم مشاورت است با اهل خرد و حصافت و تجربت و ممارست و محالست حکیمی مخلص و...

▪ «محالست» نادرست و «مجالست» صحیح است.

در این مقابله، افزون بر نسخه خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، از تصحیح و چاپ عبدالعظیم قریب و نیز چاپ دوم کلیله و دمنه به تصحیح و تحقیق حسنزاده آملی که از روی چند نسخه خطی و با مقابله با کلیله‌های عربی فراهم‌شده و یادآوری تحریفات و نواقص دیگر کلیله‌های چاپی و ذکر مآخذ و اشعار و امثال عربی و شرح و ترجمه آن‌ها و معانی لغات مشکل از محسنات آن به شمار می‌آید بهره‌های بسیار برده و همچنین از چاپ کلیله و دمنه به اهتمام محمد روشن و (با انتقادات استاد سید محمد فرزانه) که بر اساس تصحیح مینوی و به همراه انتقادهای استاد فرزانه که حدود ۱۱۷ مورد است به چاپ رسانده است بسیار سود جستیم. البته هر جا که نسخه بدلی آوردیم و با متن استاد مینوی آن را مقابله نمودیم برای آن بود که بتوانیم مشکلات و عبارات متن را بهتر و درست‌تر گزارش نمایم و گاه در تأیید خوانش استاد مینوی نیز شواهدی نقل کرده‌ایم. مثلاً:

و خردمند بدین معانی التفات ننماید و دل در طلب جاه فانی نبندد و روی به کسب خیر باقی آرد، زیرا که جاه و عمر دنیا ناپایدار است و اگر از مال چیزی به دست آید هم بر لب گور ببايد گذاشت تا سگان دندان تیز کرده در وی افتند که «میراث حلال است.» (کلیله و دمنه مینوی، ص ۲۳۹)

عبارت «میراث حلال است.» به صورت «میراث حلال» خوانده شده است. در تأیید این خوانش بیتی از امیر معزی:

از پدر ملک جهان داری به میراثِ حلال در خلاف تو قدم برداشتن باشد حرام  
(امیر معزی، ۱۳۲۸: ۴۸۳)

و همچنین از اسرارالتوحید آمده: «جفتی دستورنجن از دست بدر کرد و پیش پسر  
نهاد و گفت: بگیر که این از میراثِ حلالِ والدۀ من است...» را آوردیم.

محمدابن منور، ۱۳۷۱: ۱۷۶

## ۲. تعلیقات:

اگرچه توضیحات و تعلیقات استاد مینوی در بسیاری از جاهای کلیله‌ودمنه راهگشاست ولی همان‌گونه که ایشان خاطر نشان می‌کند نیاز به تعلیقات مفصل‌تری است. مینوی در مقدمه کتاب می‌گوید: «تعلیقات مفصل و مقدمه‌ای مشروح نیت دارم بنویسم و همراه متن به قطعی دو برابر قطع کتاب حاضر منتشر کنم، در آنجا این وظیفه ادا خواهد شد.» (مینوی، ۱۳۷۱: یح) که متأسفانه این تعلیقات به چاپ نرسید و نکته‌های پنهان و ناگشوده‌ای در کلیله‌ودمنه باقی ماند.

آنچه در تعلیقات این کتاب به آن پرداخته‌ایم مواردی است که نیاز به توضیح داشته است و در چاپ مینوی و دیگر شرح‌های کلیله‌ودمنه نیامده است. برای رعایت امانت قبل از توضیحاتی که در پاورقی آورده‌ایم علامت(\*) آورده شده است و اگر توضیحی به مطلبی از استاد مینوی اضافه شده است آن علامت(\*) را بعد از مطلب ایشان آورده‌ایم که در این مقاله به بیان چند مورد از آنها می‌پردازیم تا ضرورت بازنگری در متن‌های پیشین و امتیاز چاپ جدید بر خوانندگان روشن شود.

## ■ طهارت بر بام:

- در ص ۸۵ کلیله‌ودمنه آمده است:

«زاغ روی به آبادانی نهاد زنی را دید پیرایه بر گوشهٔ بام نهاده و خود به طهارت  
مشغول گشته، در ربود و بر آن ترتیب که شگال گفته بود بر مار انداخت.»

دربارهٔ این عبارت از کلیله‌ودمنه، یعنی «طهارت بر بام» هیچ یک از شارحان  
مطلبی نوشته‌اند با توجه به این که ممکن است برای برخی از خوانندگان این متن



این سوال پیش آید که «طهارت بر بام» چگونه است، مطلب زیر می آید:

- در ص ۲۹۷ تفسیر روضه الجنان و روح الجنان در ذیل داستان مریم و زکریا آمده: «چون بزرگ و بالغ گشت برای او محرابی بنا کرد، یعنی صومعه و در آن بر بالای که چنان که جز به نردبان بر او نشایستی شدن چنان که در خانه‌ی کعبه هست.»
- ترجمه تفسیر طبری، جلد ۱، ص ۲۱۴: «و چون (مریم) به جایگاه حیض رسید، یک بار حیض شد و پاک گشت و دوم بار حیض شد و پاک گشت. پس زکریا بفرمود تا او را آب بردند تا سر بشورد و چون آب برده بودند، مریم در خانه استوار کرد و پرده بر سر بام بست و سر خویش بشست و جامه اندر پوشید و در خانه هم چنان محکم بسته بود.»
- تفسیر سوراآبادی، ج ۱، ص ۲۷۷: «و چون زکریا او را پذیرفت از بهر او صومعه‌ای بکرد در پس مسجد مقدس، پیوسته مسجد و آن را دری محکم برنهاد، چنان که به نردبان بر آنجا بایستی شد.»
- ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۴۰۸: زکریا برای مریم در بالای معبد مسجدی ساخت به طوری که او با نردبان وارد آن می شد و گفته‌اند: محراب شریفترین و مقدس‌ترین مکان‌هاست و گویی مریم(ع) در بهترین جای بیت المقدس جای داده شده بود و نیز گفته‌اند مساجد بنی اسرائیل محراب نامیده می شد.»
- تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۹۹: «باید توجه داشت که وضع محراب در میان بنی اسرائیل چنان که گفته‌اند با وضع محراب‌های ما تفاوت داشته، آن‌ها محراب را از سطح زمین بالاتر می ساختند، به طوری که چند پله می خورد و اطراف آن مانند دیوارهای اتاق، آن را محفوظ می کرد، به طوری که افرادی که در داخل محراب بودند کمتر از بیرون دیده می شدند.»
- ۵. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۲۷۳: «بعضی گفته‌اند که کلمه محراب فقط در آیه مورد بحث، به معنای آن محلی است در معبد که اهل کتاب آن را مذبح می گویند و آن محل عبارت است از اطاق کوچکی در جلو در معبد ساخته شده و با نردبان بدان جا می روند، نردبانی که چند پله مختصر دارد و کسی که در

آن اطاق کوچک باشد از مردمی که در معبدند پنهان است.»

با توجه به مطالب بالا مشخص می‌گردد در روزگار گذشته بر روی بام مکانی ساخته می‌شده که از دید اهل خانه دور بوده و برای استحمام و شستشو از آن استفاده می‌نمودند.

### ■ رابطه زر (گنج) و دلیری (کليله و دمنه تصحيح مینوی، ص ۱۷۳):

درباره رابطه زر (گنج) و دلیری در ذیل عبارت «و مرا همین به دل می‌آید که این موش چندین قوت به دلیریای می‌تواند کرد...» باید گفت: «در میان باورهایی که از دیرباز در ذهن عوام وجود داشت، عقیده‌ای هست مبنی بر تأثیر مجاورت با عنصر «زر» در دلیری انسان و جانوران. این اندیشه تا روزگار ما نیز همچنان تداوم داشته، چنان که تا همین اواخر، هنگام درگرفتن جنگ و نزاع، قطعه‌ای «زر» را در ظرفی آب می‌انداختند و آن آب را — معمولاً به کودکان — می‌نوشاندند، گویا این کار بر آن پندار استوار است که تکه زر، پدیدارکننده نوعی نیرو در آب می‌باشد که از نگرانی و ترس کاسته و بر دلیری می‌افزاید. این اندیشه، ریشه در روزگاران دور دارد، چنان که در باب «الحمامه الم طوقه» از ترجمه کليله و دمنه حکایتی درج شده از موشی که در خانه زاهدی مقام داشت و طعمه از سلّه او برمی‌گرفت. زاهد از این ماجرا آگاه شده و سلّه را به میخی بر دیوار کوبید تا دور از دسترس موش باشد. موش به آن نیز دست یافت، چنان که زاهد به تنگ آمد و روزی موضوع را با مهمان جهان دیده‌ای که نزد او رسیده بود، در میان نهاد. آن مهمان به زاهد گفت مرا به دل می‌آید که این موش، چندین قوت به دلیریای می‌تواند کرد. تبری طلب تا سوراخ او بکشایم... و سپس حکایت از زبان موش ادامه پیدا می‌کند: در سوراخ من هزار دینار بود. ندانستم که کدام کس نهاده بود لکن بر آن می‌غلطیدم و شادی دل و فرح طبع من از آن می‌افزود و هرگاه که از آن یادکردم، نشاط در من ظاهر گشتی. مهمان زمین بشکافت تا به زر رسید؛ برداشت و زاهد را گفت: بیش آن تعرض نتواند رسید. من این سخن می‌شنودم و اثر ضعف و انکسار و دلیل حیرت و انخزال در ذات خویش می‌دیدم...» این ماجرا در داستان‌های بیدپای (البخاری، ۱۳۶۱: ۶۱) و همچنین در کليله و دمنه منظوم (احمدبن محمود قانع طوسی مندرج است. (قانع، ۱۳۵۸: ۲۴۳) این روایت در اصل سانسکریت متن نیز موجود است (ایندو ویشکهر، ۱۳۴۱: ۱۰۶) و لذا پیشینه آن به هند باستان — دست کم به پیش از تدوین متن بر دست برزویه در دوره انوشیروان ساسانی — بازمی‌گردد، اما

گزارش مشابهی نیز راجع به دوره انوشیروان در دست داریم. این حکایت در نوروزنامه منسوب به خیام در کتاب کلیات آثار پارسی حکیم عمر خیام، به کوشش محمد عباسی درج شده است. در آنجا بخشی هست با عنوان «اندر علامت دفينه‌ها» که به چند حکایت درباره تأثیر گنج بر موجودات اختصاص یافته است. در آنجا حکایتی بدین قرار آمده است: «روزی نوشینروان به باغ سرای اندر، حجام را بخواند تا موی بردارد. چون حجام دست بر سر وی نهاد گفت: ای خدایگان! دختر خویش به زنی به من ده تا من دل [تو] از جهت قیصر فارغ گردانم. نوشینروان با خود گفت: این مردک چه می‌گوید؟ از آن سخن گفتن وی عجب داشت، ولیکن از بیم آن استره که حجام به دست داشت، هیچ نیارست گفتن. جواب داد: چنین کنم تا موی نخست برداری. چون موی برداشت و برفت، بزرجمهر را بخواند و حال با وی بگفت. بزرجمهر بفرمود تا حجام را بیاوردند. وی را گفت: تو به وقت موی برداشتن با خدایگان چه گفتی؟ گفت: هیچ نگفتم. فرمود تا آن موضع را که حجام پای بر وی داشت بکنند. چندان مال یافتند که آن را اندازه نبود. گفت: ای خدایگان! آن سخن که حجام گفت نه وی گفت؛ چه، این مال گفت بر آنچه دست بر سر خدایگان داشت و پای بر سر این گنج» (خیام، ۱۳۳۸: ۳۲۹) و به تازی این مثل را گویند: مَنْ يَرِي الْكَنْزَ تَحْتَ قَدَمَيْهِ يَسْأَلُ الْحَاجَةَ فَوْقَ قَدْرِهِ. همین حکایت در مخزن الاسرار با تغییر نام «انوشیروان» به «هارون عباسی» یاد شده که چند بیت آن را در اینجا می‌خوانیم:

دور خلافت چو به هارون رسید	رایت عباس به گردون رسید
موی تراشی که سرش می سترد	موی به مویش به غمی می سپرد
کای شده آگاه ز استادیم	خاص کن امروز به دامادیم
تا قدمش بر سر گنجینه بود	صورت شاهیش در آینه بود
چون قدم از گنج تهی ساز کرد	کلبه حجامی خود باز کرد.

(نظامی: ۱۳۲۰: ۱۷۵)

در عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، آمده است: ذهب، اصل وی از احجار است جوهری عزیز و بر آتش صابر، هرگز بنکاهد و نیوسد، اگر در دهن گیرند بوی دهن خوش کند، اگر میلی زرین کنند نور چشم افزاید. داشتن زر با خود به مهرها و حیلها دل را قوت دهد، اگر مقداری در معجون سازند، دل را قوی کند و وسوسه از دل زایل کند. (طوسی، ۱۳۸۲: ۱۴۳)

## ■ از قضا را:

همان‌گونه که گفته شد گاه توضیح یا شاهی به تعلیقات استاد مینوی افزوده‌ایم به‌عنوان مثال در ص ۴۱۳، س ۳ کلیده‌ودمنه مینوی در توضیح عبارت «از قضا را»، ذیل عبارت «از قضا را امیر آن شهر را وفات رسیده بود...» آورده است: «از قضا را در اساس چنین است و ۳P چنین است و صحیح است، باقی نسخ: از قضا و این نیز درست است. تعبیر از قضا و قضا را به معنی اتفاقاً و برحسب اتفاق و تصادف، یا به قضای آسمانی، هر دو معروف و بسیار متداول است؛ ترکیب آن دو به‌صورت از قضا را، یعنی افزودن «را» بر یکی یا «از» بر دیگری نیز ندرتاً دیده می‌شود، ولی در کتب لغت و دستور زبان که به آن‌ها مراجعه شد ذکر از آن نیافتیم.» استاد فرزنان درباره این توضیح مینوی می‌نویسد: «از قضا را... ندرتاً دیده می‌شود...». این بنده چنین ترکیبی را ندیده‌ام و محقق محشی هم استعمال نادر آن را نشان ندادند. (یادداشت‌های استاد فرزنان، ۱۳۲۰: ۴۹۷) نگارنده در رد اشکال استاد فرزنان عجلتاً شاهی از حدیقه سنایی یافت که «از قضا را» در آن آمده است:

از قضا را وبای گاوآن خاست هر که را پنج بود چار بکاست  
(سنایی، ۱۳۲۹: ۶۴۷)

و عطار در منطق الطیر نیز آمده:

از قضا را بود عالی منظری بر سر منظر نشسته دختری  
(عطار، ۱۳۹۳: ۱۲۱۳)

## ■ در... دانم:

در شماره‌های ۴۴ و ۴۳ کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ص ۴۶ مقاله‌ای تحت عنوان «تصحیح چند بیت از ویس و رامین» چاپ شد که نویسنده آن درباره این بیت ویس و رامین به تصحیح محمد روشن «مبادا آنکه در خواری نداند/ ز نادانی در آن خواری بماند» در صفحه ۱۷ نوشت: در مصراع اول «در خواری نداند» یعنی چه؟ «دانستن» معانی مختلفی دارد و از جمله معانی که در این بیت می‌تواند مورد نظر باشد «شناختن»، «تمیز دادن و تشخیص دادن» است که در هر صورت متعدی است و نیاز به مفعول دارد. اما در مصرع مورد نظر مفعول کدام است؟ چه چیز را در خواری نداند؟ جمله ناقص است... آن گاه در نقد تصحیح این بیت آورد:

به عقیده من اشکال در کلمه «در» است. مفعول جمله کلمه «خواری» است و به جای حرف اضافه «در» قبل از آن باید حرف نشانه «را» پس از «خواری» قرار گیرد. به این ترتیب صورت درست بیت چنین می شود: مبادا آنکه خواری را نداند / ز نادانی در آن خواری بماند. (پایان سخن) نگارنده در جواب این تعبیر نادرست نوشتیم: استدلال نویسنده و تغییر مصراع «مبادا آنکه در خواری نداند» به «مبادا آنکه خواری را نداند» تغییر و تصحیح کاتبان متون کهن را فرا یاد می آورد. آنان هرگاه خود چیزی را نمی فهمیده اند (در چیزی نمی دانسته اند) تصوّر می کرده اند شاعر یا نویسنده اشتباه کرده است و به سلیقه خود در مطلب دیگران دست می بردند و احساس می کردند خدمتی در خور تحسین به شاعر یا نویسنده نموده اند. آقای خرمشاهی در توضیح بیت مشهور حافظ: «آن شد اکنون که ز ابنای عوام اندیشم/ محتسب نیز در این عیش نهانی دانست» آورده است: «در ... دانستن: یک تعبیر کهن است یعنی دانست، علم و اطلاع داشت، امروزه معنایی از «در» مستفاد نمی گردد.» (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۲۸۹) استاد ریاحی در مرصادالعباد ذیل عبارت «و چون کسی را یابد که در آن حرفت نداند و بهای آن متاع را نشناسد بر وی اسب ندواند و به قیمت افزون بدو نفروشد.» آورده است: فعل دانستن که معمولاً با «را» (نشانه مفعول بی واسطه) می آید با حرف اضافه «در» بکار رفته است و چون این استعمال ظاهراً از اوایل قرن نهم به بعد متروک و فراموش شده نامأنوس می نماید. (ریاحی، ۱۳۷۷: ۶۶۹) دکتر ریاحی در این توضیح شواهدی را از متون مختلف ذکر می کند مانند: دانم که تو در جنگ ندانی. (سمک عیار، ج: ۱، ۷۳) و یکی از شواهدی که می توان به توضیحات ریاحی افزود عبارت «آخر من در کار خود بهتر دانم» (کلیله و دمنه، مینوی: ۱۵۱ اس ۷) است.

### ■ یک چشمت همی خندد

در توضیح بیت:

و گر تو خود نهایی، جانی، چنان بستانم از تو دل که یک چشمت همی گرید دگر چشمت همی خندد

(کلیله و دمنه مینوی، ص ۳۳۹) آورده ایم: و گر تو خود نهایی، جانی... اگر تو خود عزیز و محبوب چون جان نیستی. در دیوان سنایی ۸۴۳ آمده است «که گر فی المثل جانی چنان بستاند از تو دل» و در نسخه بدل «و گر تو خود نهایی، جز جان، چنان بستانم از تو دل» است که صحیح تر به نظر می رسد. یک چشم گریستن و یک چشم

خندیدن، کنایه است از سرگردان و بلا تکلیف بودن در غم و شادی و شاهی از خسرو و شیرین، نقل شده است:

اگر با این کهن گرگ خشن پوست به صد سوگند چون یوسف شوی دوست  
لبادت را چنان بر گاو بندد که چشمی گرید و چشمیت خندد  
(نظامی، ۱۹۶۰م: ۷۲۷)

### ■ خشک مغزی و کافور:

در کلیله و دمنه مینوی، ص ۳۳۸، بیت:

بس که نامرد و خشک مغزت کرد رنگ کافور و مشک لیل و نهار

بی هیچ توضیحی آمده است. در گزارش این بیت علاوه بر معنی بیت آورده‌ایم: در مصراع دوم لفونشر مشوش و تشبیه وجود دارد: کافور نهار، مشک لیل. بین مصراع اول و دوم نیز لفونشر داریم: نامرد و کافور، خشک مغز و مشک. و در عجایب المخلوقات شیخ‌الرئیس گوید: «استعمال کافور صداع را رفع کند و حواس را قوی کند، لیکن شهوت را قطع و دفع کند و پیری آرد.» (طوسی، ۱۳۸۲: ۲۳۸)

خاقانی:

ور مزاج گوهران را از تناسل بازداشت طبع کافوری که وقت مهرگان افشاندند  
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۰۷)

سنایی:

کی کند ناخوب را بیداد خوب چون کند نامرد را کافور مرد؟  
(سنایی، ۱۳۶۲: ۷۹)

و اعتقاد داشته‌اند که مشک، سبب خشک مغزی (نادانی و جمود فکری) می‌شود.

انوری:

گر خشک شد دماغ نهادت عجب مدار در حلق و در مشام تو چون مشک اذفرم  
(انوری، ۱۳۶۴: ۸۹)

گاه در تایید متن مینوی با وجود آوردن نسخه بدل‌ها توضیحی آورده ایم. به عنوان مثال: در توضیح «لرزان گردانیدن» در عبارت «چنانکه زنی بازرگان را دزد بر شوی مشفق و لرزان گردانید.» (ص ۳۴۸، س ۱۵ کلیله و دمنه مینوی) آورده ایم: در نسخه آستان قدس: بر شوی مهربان کرد. لرزان گردانید: نگران و غمخوار کرد و شاهدی در تایید آن از دیوان شمس ذکر کردیم:

از دم و دمدمه، آینه دل تیره شود      جهت آینه بر آینه دان می لری  
(مولانا، ۱۳۹۰: ۱۲۹۳)

و یا در توضیحات بیت:

آنت بی همت شگرفی کو برون ناید ز جان      و انت بی دولت سواری کو فروناید ز تن  
(ص ۲۳۰، س ۱ کلیله و دمنه مینوی)

در تائید متن مینوی آمده است: فرو ناید ز تن: در دیوان سنایی «برون ناید» است. اما «فروناید ز تن» که در نسخه بدل‌های دیوان آمده صحیح‌تر به نظر می‌رسد. در «سواری کو فروناید ز تن» ارتباط «سوار» با «فروناید» قابل توجه است. فرود آمدن از تن: کنایه از رها کردن تن و صرف‌نظر کردن از آن است. مولانا نیز در مثنوی عبارت «فروناید ز تن» را بکار برده و به حکیم سنایی اشاره کرده است:

زین کند نفرین حکیم خوش دهن      بر سواری کو فروناید ز تن  
(سنایی، ۱۳۶۲: ۴۸۵)

نیز:

این دو هم‌ره یک‌دگر را راهزن      گم‌ره آن جان کو فروناید ز تن  
(سنایی، ۱۳۶۲: ۳۶۹)

### نتیجه

از جمله دلایل مهمی که ضرورت نوشتن شرح و تعلیق را بر آثار ادبی گذشته ما را توجیه می‌کند رسم‌الخط قدیم آن هاست چرا که اغلب کلمات را بدون نقطه تحریر می‌کردند و از جهتی دیگر نیز مربوط به فرهنگ اجتماعی دوره گوینده یا نویسنده می‌شد که آن فرهنگ یا از بین رفته و یا دگرگونی یافته است یا باوری اعتقادی و علمی که در دوره‌های به‌عنوان مطالبی آشکار و روشن بوده و امروزه آن باور اعتقادی و

علمی منسوخ‌شده و گاهی نیز لغات و ترکیباتی که در دوره خاص، به مفاهیمی غیر از آنچه امروزه حتی در فرهنگ‌های معتبر آمده به کار می‌رفته و، در اینجاست که، یک دانشجوی ادبیات باید به سراق شرح‌ها و تعلیقاتی رود که اساتید ادبی با سنجش آرای دیگران و از طریق قرینه‌های موجود و جستجو در متون نزدیک به آن آثار، مفهوم آن لغت یا اصطلاح را در شرحی که بر آن متن ادبی نوشته‌اند روشن کند. و اینجاست که اگر در نوشتن شرح و تعلیق اندکی غفلت زدگی صورت گیرد چه تاثیر زیان‌باری را جامعه ادبی متحمل می‌شود.

### فهرست منابع :

- ۱- ابوالمعالی، نصراله منشی. (۱۳۷۶). کلیله و دمنه، تصحیح محمد روشن. تهران: علمی فرهنگی
- ۲- ابوالمعالی، نصراله منشی. (۱۳۹۴). کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، حواشی و تعلیق هادی اکبر زاده. مشهد: بدخشان
- ۳- انوری، اوحدالدین. (۱۳۶۴). دیوان، تصحیح سعید نفیسی. تهران: پیروز
- ۴- ایندوشیکی هر . (۱۳۴۱) پنج‌تنترا ، تهران: دانشگاه تهران
- ۵- البخاری، محمد ابن عبدالله. (۱۳۶۱). داستان‌های بید پای، تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن. تهران: خوارزمی
- ۶- خاقانی، بدیل ابن علی. (۱۳۸۲). دیوان، تصحیح ضیاءالدین سجادی. تهران: زوار
- ۷- الخزاعی نیشابوری، حسین. (۱۳۶۵). تفسیر روض الجنان و روح الجنان، تصحیح دکتر جعفر یاحقی و دکتر مهدی ناصح. مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس +
- ۸- خیام، عمر. (۱۳۳۸). کلیات آثار پارسی خیام ، به کوشش محمد عباسی. تهران : کتاب فروشی بارانی
- ۹- رازی ، نجم الدین. (۱۳۵۲). مرصاد العباد ، تصحیح محمدبن ریاحی. تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب



- ۱۰- سنایی غزنوی، مجدودبن آدم. (۱۳۶۲). دیوان ، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: انتشارات سنایی
- ۱۱- سنایی غزنوی، مجدودبن آدم. (۱۳۲۹). حدیقه الحقیقه ، تصحیح مدرس رضوی، تهران: سپهر
- ۱۲- سور آبادی، ابوبکر. (۱۳۴۵). تفسیر سورآبادی ، نسخه دیوان هند. تهران: بنیاد فرهنگی ایران
- ۱۳- طباطبایی، محمد حسین. (۱۳۶۳). تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوس همدانی. قم: اسلامی
- ۱۴- طبرسی، فضل ابن حسن. (۱۳۷۴). تفسیر جامع الجامع، ترجمه احمد امیری شادمهری. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی
- ۱۵- طبری، محمد ابن جریر. (۱۳۹۴). تفسیر طبری، تصحیح محمد دهقان. تهران: نی
- ۱۶- طوسی، محمدبن محمودبن احمد . (۱۳۸۲). عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، تصحیح منوچهر ستوده. تهران: علمی فرهنگی
- ۱۷- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۹۳). منطق الطیر ، مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی ، تهران: سخن
- ۱۸- عطار، فرد الدین. (۱۳۸۷). اسرارنامه ، تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن
- ۱۹- فخری، ابو عبدالله. (۱۳۸۷). دیوان ، تصحیح و شرح محمدرضا قنبری ، تهران: زوار
- ۲۰- قانع طوسی ، احمدبن محمود . (۱۳۵۸). کلیله و دمنه منظوم ، تصحیح ماگالی تودو ، تهران: بنیاد فرهنگ ایران
- ۲۱- محمد ابن منور. (۱۳۷۱) اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابن سعید، تصحیح دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: آگاه+
- ۲۲- مختاری قزوینی، عثمان. (۱۳۸۲). دیوان، به اهتمام جلال الدین همایی. تهران: علمی

## و فرهنگی

۲۳- معزی، محمد ابن عبدالملک. (۱۳۲۸). دیوان، به اهتمام عباس اقبال. تهران: کتابفروشی اسلامی

۲۴- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۷). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتاب الاسلامیه

۲۵- مولانا، جلال الدین محمد. (۱۳۶۴). دیوان شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزان فر. تهران: انتشارات دانشگاه.

۲۶- مولانا، جلال الدین. (۱۳۷۷). مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسن. تهران: پیمان

۲۹- نظامی، الیاس ابن یوسف. (۱۳۲۰). مخزن الاسرار، تصحیح وحید دستگردی. تهران: مطبعه ارمغان

۳۰- نظامی، الیاس ابن یوسف. (۱۹۶۰م). خسرو و شیرین. باکو: فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان